



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۲۳ فروردین ۱۳۹۱
مصادف با: ۱۹ جمادی الاولی ۱۴۳۳
جلسه: ۸۹

موضوع کلی: مسئله سیزدهم
موضوع جزئی: فرع سوم- فرع چهارم
سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در فرع سوم مسئله سیزدهم بود؛ عبارت امام در تحریر الوسیلة این است «و یجوز الرجوع الی الحی الأعلم و الرجوع أحوط» عرض کردیم این بحث فقط بر مبنای جواز بقاء بر تقلید میت جریان دارد و به نوعی از ملحقات بحث بقاء بر تقلید میت است. گفتیم این فرع صرف نظر از اینکه عبارت تحریر ناظر به چند صورت باشد فی نفسه سه صورت می-توان برای آن تصویر کرد:

- یکی بحث از رجوع به حی در حالی که حی و میت مساوی هستند.
- دوم رجوع از میت به حی اعلم.
- و سوم رجوع از میت اعلم به حی غیر اعلم.

بررسی و حکم صور سه گانه:

صورت سوم: صورت رجوع از میت اعلم به حی غیر اعلم؛ در بین این سه صورت، صورت سوم قطعاً جایز نیست؛ یعنی چنانچه کسی قائل به لزوم تقلید اعلم باشد چه از باب فتوی و چه از باب احتیاط در هر صورت فرقی بین میت و حی نمی بیند یعنی اگر میت اعلم باشد بقاء واجب است یا به نحو احتیاط وجوبی یا به نحو فتوی چون ادله لزوم تقلید اعلم بر ما تقلید از اعلم را متعین می کند لذا اگر میت اعلم باشد آن وقت ما باید ملتزم شویم به اینکه بقاء بر تقلید میت واجب است یا به نحو احتیاط وجوبی آن را لازم بدانیم. مگر آنکه اصل بقاء بر تقلید میت را مطلقاً جایز ندانیم مثل مرحوم آخوند که این خروج از فرض است.

صورت اول: صورت رجوع به حی در حالی که حی و میت مساوی هستند؛ در مورد صورت اول امام (ره) بنا بر چاپ اول تحریر نظرشان این است که رجوع از میت به حی مساوی جایز نیست. چنانچه سابقاً در مسئله چهارم تحریر الوسیلة گفتیم. بر اساس چاپ اول تحریر اینگونه آمده است «لایجوز العدول بعد تحقق التقلید من الحی الی الحی المساوی علی الأحوط» امام (ره) فرمودند: احتیاط واجب آن است که رجوع از حی به حی مساوی جایز نیست. ما اگر بخواهیم ملاک را چاپ اول قرار دهیم، بدیهی است که در اینجا هم رجوع از میت به حی مساوی نباید جایز باشد؛ چون ایشان بطور کلی عدول از مساوی به مساوی را جایز نمی دانند. و این عبارت «و یجوز الرجوع الی الحی الأعلم و الرجوع أحوط» هم ناظر به صورت دوم است چون صورت اول را بطور کلی جایز نمی دانند (بر اساس نظر ایشان که در مسئله چهارم مطرح کردند).

لکن عرض کردیم که در چاپ‌های بعدی تحریر این تبدیل شد به «يجوز العدول بعد التحقق التقليد من الحی الی الحی المساوی علی الأحوط» اگر ملاک را چاپ‌های بعدی تحریر قرار دهیم آن وقت حکم صورت اول هم تغییر می‌کند و به نظر امام اصل رجوع از میت به حی مساوی جایز است و آنچه را هم در این عبارت مسئله سیزدهم فرمودند در مورد رجوع به اعلم است یعنی در این صورت هم این عبارت ناظر به صورت دوم است که امام می‌فرماید احوط آن است که اگر حی اعلم باشد باید به او رجوع کند و این منافاتی با جواز رجوع به مساوی ندارد. پس صورت اول هم معلوم است یعنی کسی که قائل به جواز بقاء بر تقلید میت می‌شود قاعداً باید در اینجا رجوع از میت به حی مساوی را جایز بداند مگر اینکه رجوع از حی به حی مساوی را جایز نداند که در این صورت رجوع از میت به حی مساوی نیز جایز نیست یا اصل جواز بقاء بر تقلید میت را قبول نداشته باشد که در این صورت نه تنها رجوع به حی مساوی جایز بلکه طبق این نظر باید بگوییم واجب است.

صورت دوم: صورت رجوع از میت به حی اعلم؛ امام (ره) در مسئله سیزدهم فرموده‌اند: احتیاط واجب آن است که اگر حی اعلم باشد، دیگر بقاء جایز نیست و باید به اعلم رجوع کند. وجه احتیاط امام (ره) این است که ایشان در مسئله لزوم تقلید اعلم فتوی به وجوب ندادند و فرمودند احتیاط واجب آن است که از اعلم تقلید کند؛ بدیهی است که اگر کسی در اصل مسئله تقلید اعلم قائل به احتیاط وجوبی بود، اینجا هم که حی اعلم وجود دارد باید بگوید رجوع از میت به حی اعلم به نحو احتیاط وجوبی لازم است یعنی باید از میت به حی اعلم رجوع کند.

ما در بحث از تقلید اعلم به تفصیل این مسئله را مورد بررسی قرار دادیم که چرا امام احتیاط فرمودند؛ ایشان دلالت ادله بر لزوم تقلید اعلم را نپذیرفته و فقط از باب حکم عقل به احتیاط در موارد دوران بین تعیین و تخییر قائل شدند که تقلید اعلم تعیین دارد بنابراین همان حکم عقل به تعیین در موارد دوران بین تعیین و تخییر در اینجا هم جریان پیدا می‌کند. اگر امر دائر باشد بین اینکه فتوای حی اعلم تعییناً لازم الاتباع و حجت باشد یا فتوای حی اعلم، فتوای میت غیر اعلم تخییراً برای ما حجت باشد، عقل از باب احتیاط حکم به تعیین تقلید از اعلم می‌کند. لذا ایشان فرموده‌اند که احوط آن است که به حی اعلم رجوع کند. ما هم که از باب رعایت شهرت قویه لزوم تقلید اعلم را به نحو احتیاط وجوبی قائل شدیم بدیهی است که در این مقام رجوع از میت به حی اعلم را به نحو احتیاط وجوبی لازم می‌دانیم. (درست است که وجه احتیاط ما با وجه احتیاط امام فرق می‌کند ولی از حیث نتیجه با هم یکسان است.)

حال اگر کسی تقلید اعلم را واجب ندانست و فتوی به وجوب تقلید اعلم نداد و حتی به نحو احتیاط وجوبی هم تقلید اعلم را لازم ندانست، طبیعی است که اینجا رجوع از میت به حی اعلم را واجب نمی‌داند چون اصل تقلید اعلم به نظر او لازم نیست.

فرع چهارم:

«و لا يجوز بعد ذلك الرجوع الی فتوی المیت ثانياً علی الاحوط».

بعد از آنکه از میت به حی عدول کرد دیگر نمی‌تواند به فتوای میت رجوع کند. امام می‌فرماید احتیاط واجب آن است که بعد از رجوع به حی دیگر جایز نیست دوباره به میت رجوع کند.

همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید فرع چهارم هم ناظر به همان مطلبی است که در فرع سوم گفته شد؛ ما در فرع سوم سه صورت مطرح کردیم. همین سه صورت هم در بحث عدول مطرح است یعنی فرض کنید کسی از میت به حی رجوع کرده که این سه صورت دارد:

صورت اول: اینکه آیا این شخص می‌تواند از حی مساوی به میت عود کند؟

صورت دوم: اینکه کسی از میت به حی اعلم رجوع کرده آیا دوباره می‌تواند از حی اعلم رجوع به میت کند؟

صورت سوم: اگر کسی از میت اعلم رجوع به حی غیر اعلم کرد البته بنا بر این مبنا که رجوع از میت اعلم به حی غیر اعلم جایز باشد چون اگر کسی گفت بقاء بر تقلید میت اعلم واجب است، اصلاً رجوع مقلد به حی جایز نبوده که حال بخواهیم بحث کنیم که آیا عود به میت مانعی دارد یا ندارد. لذا بنا بر آن مبنا حتماً باید به تقلید میت برگردد. اما بنا بر این مبنا که از میت اعلم به حی غیر اعلم می‌شود رجوع کرد، آیا رجوع مجدد به میت اعلم جایز است یا جایز نیست؟ پس اصل بحث در رجوع مجدد به میت بعد از آنکه از میت به حی عدول کرده است، می‌باشد.

مرحوم سید این مطلب را در مسئله دهم عروة بیان کرده‌اند؛ عبارت این است «إذا عدل عن الميت الى الحي لا يجوز له العود الى الميت» می‌فرمایند اگر مقلد از میت به حی عدول کرد دیگر بازگشت او به میت جایز نیست؛ این عبارت مطلق است یعنی هم صورت اول را شامل می‌شود و هم صورت دوم را، صورت سوم یعنی آنجا که میت اعلم بوده و حی غیر اعلم، بستگی به این دارد که بقاء بر تقلید میت اعلم را واجب بدانیم یا نه؟ در هر صورت مرحوم سید به نحو کلی فرموده «إذا عدل عن الميت الى الحي لا يجوز له العود الى الميت».

امام (ره) در ذیل این عبارت سید تعلیقه‌ای دارند و می‌فرمایند: «على الأحوط» یعنی «إذا عدل عن الميت الى الحي لا يجوز له العود الى الميت - على الأحوط» در عبارت تحریر هم ایشان همین مطلب را فرموده‌اند چنانچه بیان آن گذشت. ظاهر عبارت امام هم باز به یک معنی اگر بخواهیم این عبارت را در نظر بگیریم شامل صور مختلف می‌باشد ولی این شمول در عبارت امام به نوعی برمی‌گردد به عبارت قبلی ایشان در فرع سوم که آنجا فرمودند «يجوز الرجوع الى الحي الاعلم و الرجوع احوط» این عبارت را بگوییم متضمن سه صورت است یا دو صورت فقط بهر حال شمول این عبارت امام در فرع چهارم نسبت به صور مختلف تابع عبارت ایشان در فرع سوم است.

بحث جلسه آینده: در هر صورت اصل مسئله این است که ما حکم و مستند این حکم را بدانیم چیست؛ ادله هم بعضی به نحو عام همه صور را شامل می‌شود و بعضی از ادله مختص به برخی از صور است. حال ما ادله‌ای را که مشترک بین صور است و عدم العود را ثابت می‌کند بیان می‌کنیم و بعد دلیل خاص را که عدم جواز العود را در بعضی صور ثابت می‌کند را بیان خواهیم کرد. مجموع ادله‌ای که برای عدم جواز رجوع دوباره به میت ذکر شده، چهار دلیل می‌باشد که إن شاء الله در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

تذکر اخلاقی:

روایتی است از امام صادق علیه السلام:

«لما سئل بأی شیء علم المؤمن أنه مؤمن؟» زمانی که از امام صادق (ع) سؤال شد که به چه چیزی معلوم می‌شود مؤمن واقعاً مؤمن است یعنی ملاک ایمان واقعی چیست و از کجا انسان می‌تواند هم نسبت به خودش و هم نسبت به دیگران کشف کند که واقعاً مؤمن هست یا نه؟ قال (ع): «التسليم لله و الرضا بما ورد عليه من سرور و سخط» می‌فرماید: تسلیم امر خدا باشد و راضی باشد به آنچه که بر او وارد می‌شود اعم از اینکه ما ورد علیه یک امر مسرور کننده باشد یا یک گرفتاری و یا مصیبت و مشکلی باشد؛ ملاک ایمان این است. اگر کسی رضایتش نسبت به خداوند در مواقعی است که ورد علیه السرور یعنی هر وقت که اوضاع بر وفق مرادش پیش برود و هر وقت امور زندگی جریان طبیعی داشته باشد، راضی به رضای خداست و شکر خداوند می‌کند اما به محض اینکه سخط و مشکل و مصیبت به او می‌رسد زبان به گلایه و شکایت باز می‌کند یا حتی اگر زبان به گلایه و شکایت باز نکند در ذهن و قلبش گلایه مند از خداست. این ملاک ایمان و مؤمن واقعی نیست؛ مؤمن واقعی از زبان امام صادق (ع) کسی است که «التسليم لله و الرضا بما ورد عليه من سرور و سخط» البته توجه داشته باشید این به این معنی نیست که تنبلی و کسالت پیشه کند و بگوید که چرا تلاش کنم؟ راضی هستم به هرآنچه خداوند برای من مقدر فرموده؛ این درست نیست بلکه در مصائب و مشکلات و سختی‌ها باید تلاش خودش را بکند اما آن مقداری که خارج از عهده و توان اوست دیگر آن را به خدا واگذار می‌کند و راضی است به رضای خداوند. رضایت به سرور و سخت خداوند به معنای دست روی دست گذاشتن و ناظر بودن و عدم تحرک و فعالیت و تلاش نیست. تسلیم امر خدا بودن و راضی به رضای خدا بودن به این است که شخص کار و تلاش خودش را می‌کند اما بیش از این را به خدا واگذار می‌کند. اینطور نیست که با سرور ایمانش تقویت و با سختی ایمانش ضعیف گردد، بلکه در هر دو حال اعتماد و ایمانش به خداوند بوده و تسلیم خداست.

لذا با توجه داشته باشیم که این معیار مهمی است برای سنجش ایمان خودمان و می‌توان با این ملاک و معیار درجه خلوص خود را اندازه گرفت یعنی هر چه این قوی‌تر باشد ایمان نابتر خواهد بود. خداوند إن شاء الله به ما توفیق تسلیم و رضا بما ورد علينا عنایت بفرماید.

«والحمد لله رب العالمين»